

# تراجم احوال

هو موسیقی و هو موسیقی شناسان ایران

خاندان ندیم موصلی (ارجانی)

## بقلم آقای سلطانی

نماینده محترم مجلس

ابو اسحاق ابراهیم سرماهان سرپهن بسرنسک ارغانی (ارجانی - بهبهانی - فارسی) معروف به موصلی از موسیقی شناسان بزرگ و دانشمندان بنام عصر عباسی است، پدر وی ماهان که برخی او را میمون خوانده اند از اهل فارس و ساکن شهر تاریخی و باستانی ارغان (ارجان) ۱ و از خانواده و نژادگان اصیل و عظامه ایران بود.  
ماهان با گروهی از همشهریان خویش بواسطه جور و ستمی که از کارداران (عمال) فرمانداران خلفای ستم پیشه بنی امیه بر آنان وارد میشد از ارغان به عراق عرب مهاجرت کردند ۲

۱ - ارجان شهر قدیم بهبهان است که محل آن در یکفر سنگی بهبهان کنونی بوده و آثار آن باقی است. تلفظ فارسی و صحیح آن بنا بر استعمال اهالی ارغان میباشد که یا قوت هم در معجم البلدان (ج ا ذیل اسم ارجان) بیان اشاره کرده و علاوه بر آن در حدود العالم که قدیمترین جغرافی در زبان فارسی است و پس از ۳۲۲ هجری تألیف شده در چند جا باغبین ضبط گردیده است و در یک مورد با کاف فارسی ضبط نموده و بعضی فاضلان متأخر بجای ارغان ارگان گفته اند بهر حال اعم از آنکه باغبین صحیح باشد یا با کاف با احترام استعمال مردم محل و ضبط قدما همان ارغان مینویسیم.

۲ - خطیب بغدادی در تاریخ بغداد مینویسد که مادر ابراهیم وی را حامله بود که از ارجان (بهبهان کنونی) حرکت کردند اگر این روایت صحیح باشد سال حرکت آنان آخر سال ۱۲۴ یا ۱۲۵ میباشد و زناشومی ماهان در ارجان بوده است.

۳ - جلد پنجم الاغانی چاپ جدید مصر ص ۱۵۴ (بداء هر کجا بکتاب اغانی اشاره شود منظور اشاره بهمین چاپ جدید است و بیشتر مطالب را ما از آن دوره کتاب نفیس استفاده کرده ایم) - ج ا و فیات الاعیان ابن خلکان - الفهرست ابن الندیم ص ۲۰۱ طبع مصر - دائرة المعارف اسلامی ج ۱ ص ۵۹.

و این مهاجرت ظاهراً در ربع اول قرن دوم هجری بوده است ، مهاجرین فارسی در کوفه در کوی بنی عبدالله بن دارم فرود آمدند و دارم شعبه‌ی از تمیم است و از این دو ابراهیم را در نسبت تمیمی خوانده‌اند چه فرود آمدن در قبیله تمیم در حکم قبول و لاء آن طایفه بود .

ماهان در ایام اقامت کوفه زنی از دهقانزادگان ( اشراف ) فارسی را که ظاهراً وی و کسانش نیز از مهاجرین و همراهان سفرا بودند تزویج کرد و ابراهیم در سال صد و بیست و پنج ( ۱۲۵ ) هجری قمری ( برابر با ۷۴۲ میلادی ) از آن زن متولد گردید . دو یا سه سال پس از ولادت ابراهیم پدرش ماهان بمرض طاعون در گذشت بنی خزیمه بن خازم که شریف‌ترین بطن دارم شمرده می‌شدند تکفل ابراهیم را بر عهده گرفته و ابراهیم بامادر و خالوهای خود بود تا بزرگ شد ، ( ماهان دو پسر دیگر هم داشته که از ابراهیم بزرگتر بودند و مادرشان هم غیر از مادر ابراهیم بوده ) . ابراهیم با فرزندان خزیمه بن خازم بمکتب میرفت و بروایت یحیی بن - علی منجم که از شاهزادگان ساسانی بود ( ترجمه یحیی در ذیل احوال اسحق پسر ابراهیم خواهد آمد ) ولای او نسبت به بنی تمیم از اینجهت بوده است ۱ .

علاوه بر این بین ابراهیم و فرزند نضیله بن نعیم که از بنی تمیم و از آل خازم بوده همیشگی ( رضاع ) بود و آل خازم در تربیت ابراهیم بواسطه نسبت رضاعی و ولایتی که با آنان پیدا کرده بود سعی بلیغ کردند و او را با فرزندان خود بمکتب نهادند ، ولیکن ابراهیم از همان اوان به غنا میل داشت و بدرس توجهی ننمود و چیزی نمیآموخت از اینجهت پیوسته او را زجر و توبیخ و عقوبت میکردند تا بعدی که ابراهیم به تنگ آمد و بموصل گریخت و در آنجا بآموختن موسیقی مشغول شد ۲ .

**علت شهرت این خانواده بموصلی**  
 ابراهیم چون رشید و بزرگ شد با جوانان همسال خویش معاشرت کرد و بموسیقی علاقمند گردیده بتحصیل آن مشغول شد . خالوهایش از قصد او آگاه شده بر او سخت گرفته آزارش دادند ابراهیم از دست آنان بموصل فرار کرد و در آنجا نزدیک یکسال بماند پس بکوفه برگشت ، خویشاوندان و دوستان وی چون او را دیدند از فرار او بموصل یاد آوردند و گفتند : خوش آمدی ، جوان موصلی ! و او همچنان موصلی خواندند . این لقب بروی حتی بر خانواده او ماند .

ابن خردادبه در کتاب معروف المسالك والممالك سبب نسبت این خانواده را بموصلی بنحو دیگر گفته و میفرماید که : ابراهیم هر گاه مست و سرخوش میشد این دو شعر را بسیار و بر سبیل و لغ میخواند :

انا جت من طرق موصل      احمِل قَلل خمریا ۴  
 من شارب الملوك ولا      بد من سكریا

۱ - ج ۵ الاغانی ص ۱۵۵

۲ - الاغانی ج ۵ ص ۱۵۷ .

۳ - مصحح طبع اغانی جدید احتمال داده که این اشعار از شعرهای عامیانه و بازاری آن عهد است . الاغانی ج ۵ ص ۱۵۶ و ۱۵۷

و نسبت موصلی را برای آنخانواده از این سبب دانسته ولی ابوالفرج ابن روایت را جدأ رد کرده و سبب معروف شدن ابراهیم را بموصلی هامة مورخین و ارباب ادب همان روایت نخستین دانسته و ضبط کرده اند ولی علاوه بر روایت بالا روایت دیگری ابن الندیم در الفهرست آورده که نقل میشود، وی مینویسد که: یزید مهلبی گفت اسحاق موصلی برای من نقل کرد که ما ایرانی و اهل ارجان فارس هستیم، موالی ما حنظلیین بودند و آنان املاک و مزارعی نزد ما داشتند و بدینجهت ما را موصلی خواندند (حنظلیین محل اصلی آنها موصل بوده است).

وجه دیگر انتساب او بموصل این است که: ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی از اسحاق نقل میکند که او از قول پدرش برای حماد پسرش روایت کرده است هنگامی که من برای دیدار جوانویه هجوسی به ابله<sup>۱</sup> بصره رفتم وی درخانه اش نبود انتظار او را کشیدم تا آمد و مرا گرمی و محنتش داشت و جوانویه زردشتی بود من باو صناعت و قصد خویش را از مسافرت بگفتم مرا ترحیب و خوش آمد گفت و درخانه خویش جای داد و خواهر خویش را مهماندار من فرمود و وی هر چه بدان محتاج بودم حاضر میساخت، چون شب در رسید جوانویه باتنی چند از نوازندگان و خوانندگان (رامشگران و خنیاگران) ایرانی بخانه آمد و من بسوی او رفتم و باهم در مجلسی که نبیذ و میوه و ریاحین حاضر ساخته بودند نشستیم و هر کس بکار و هنر خود دست زد یکی ساز بنواخت دیگری خوانندگی آغاز کرد و من هنر هیچکدام را نپسندیده و مفید نیافتم تا نوبت بن رسید بنواختم و بخواندم چنانکه همه برخاستند و بسوی من آمده سرم را بوسه دادند و گفتند تو ما را مسخره میکنی ما بتعلیم گرفتن از تو محتاج تربیم تا تو بآموختن از ما! و من چند روزی بدین وضع در ابله بودم تا خبر من به محمد بن سلیمان بن دلی<sup>۲</sup> (و بقولی هلی بن سلیمان) والی بصره رسید و وی کس بمطلب من فرستاد و احضارم کرد و بلازمت خویش امر داد.

- ۱ - ابله از شهرهای قدیمی و نزدیک بصره کنونی بوده در دوره ساسانیان خیلی آباد و عده ای سپاه با فرمانده از طرف کسری پادگان آنجا بوده است. معجم البلدان ج ۱
- ۲ - بطوریکه ابن اثیر در الکامل مینویسد: محمد بن سلیمان در سال ۱۶۰ هجری (زمان خلافت مهدی عباسی) والی بصره و کوره های دجله و بحرین و عمان و خوزستان و فارس شد. (ج ۶ ص ۱۷ چاپ مصر) و در آخر ولایت مصر هم ضمیمه حوزه حکمرانی او گردید، و در سال ۱۶۴ هجری مهدی او را از ولایت بصره و دیگر اعمال عزل و بجای وی صالح بن داود عباسی را منصوب کرد (ج ۶. الکامل ص ۱۹ و ۲۰) بنابراین روایت، ابراهیم در حدود ۳۵ سال داشته که در بصره بلازمت والی عباسی برگزیده شده و تا ۳۵ سالگی در پی استاد و هنرمندان و کسب فضیلت بوده است.

بوی گفتم که ای امیر! من غنارا کسب خویش قرار نداده‌ام و چون از موسیقی لذت می‌بردم بدین روی آموخته‌ام و می‌خواهم بکوفه برگردم آنچه بدو گفتم فایده نبخشید و مرا بی‌لازمیت خویش گرفت و از من پرسید اهل کجا هستی؟ در پاسخ خود را بموصل منتسب ساختم و وی مرا ملازم خویش ساخت و بموصلی معروف شدم.<sup>۱۰</sup>

این بود چند روایتی که راجع بانساب این خاندان بزرگ در میان دانشمندان معروف بوده و در کتب ائمه ادب ضبط گردیده است.

از روایت اخیر مابیک نکته حساسی واقف می‌شویم و آن اینست که، از فحواوی این روایت و روایات دیگر استنباط می‌شود که ابراهیم ازدخول بخدمت امیر بزرگ هاشمی عباسی بنام مغنی گری عار و ننگ داشته است و بدین سبب از خدمت و ملازمت وی عذر خواسته و بعد که ناچار بملازمت می‌شود شاید عمداً خود را بموصلی معرفی کرد که مگر شخصیت او مجهول مانده و روزی از خدمت امیر نامبرده کناره جوید که ننگ این کار بردامن خاندان شرافتمند وی ننشیند ولی پس از آنکه بخدمت مهدی و هادی و هارون خلفای عباسی رسیده و به شهرت موصلی پایدار مانده است و همه وی را شناخته و نمیتوانست خویش را با آن همه ایرانیان ملازم دربار خلافت، گمنام نگهدارد ناچار شده افسانه فرار خود را در جوانی بموصل درست نماید و آنچه بنظر نویسنده صواب مینماید همین است که چون ابراهیم به تصدیق علماء ادب از خاندانهای اشراف و نژادگان ایران بوده است و میدانیم که آنگاه تا چه پایه اصول خانوادگی و اشرافیت در ایران اعتبار و اهمیت داشته است و بدان پای بند بوده‌اند، ابراهیم بواسطه صنعت موسیقی که هنوز مردم آن را مانند مشاغل و علوم دیگر آبرومند تلقی نمی‌کردند ناچار خود را بموصل منتسب ساخته است که خاندان او از شهرت کسب و هنر وی بدنام نشود و در جای دیگر باز در این موضوع اشاره‌ای میشود.

خلاصه سخن آنکه چه ابراهیم این نسبت را بجهات مناکوره جعل کرده باشد و چه مردم بر اثر فرار او بموصل وی را موصلی خوانده باشند و چه بر اثر ولاء حنظلین که طوایف آنان در موصل سکونت داشته‌اند بموصلی معروف شده باشد این خاندان بزرگ بتصدیق خودشان و بنا بگفته کل نویسندگان و اکابر ائمه ادب موصلی نبوده و از اهالی ارغان فارس (بهبهان کنونی) بوده‌اند.

در پیش گفتیم که ابراهیم را بمکتب نهادند ولی او بغنا میل داشت و دل بدرس نمیداد و کوششی بسزا در راه تحصیل نمی‌فرمود. هنرآموزی ابراهیم  
ما از مکتب و مدرسه رفتن او بیش از این خبری نداریم لیکن این نکته را میدانیم که بیشتر بزرگان و نوابغ نامی جهان اعم از رجال دین و سیاست و ادب و

صنعت و اختراع در دوره نخستین تعلیم و تحصیل، روح بزرگ آنان در آن جسد کوچک حاضر نمیشود بفضای محقر مکتب تن در داده و مرتباً با کمال اطاعت و بردباری همه روزه بمکتب رفته و بسختی آموزش کار خود گوش فرادهد. بدین روی اغلب از مکتب طفره زده یا لااقل منظم نرفته و پدر و مادر و اولیاء خویش را نگران میسازند و از این سبب است که: گاهی آنگونه کودکان متهم بکودنی و عدم استعداد میشوند، لیکن خلاف آن گمان را زمانه بزودی اثبات و ترقی و بنوع همان کودکان را آشکار میسازد:

ابراهیم هم اگرچه نوشته اند که از رفتن بمکتب طفره میزده ولی معلوم است که پس از رشد بخیال تحصیل افتاده و سخت کوشش نموده است چه آثار علمی او که صاحبان تراجم رجال نوشته اند این گفته را مؤید است، ابراهیم اگرچه مانند پسر خویش اسحاق بجنبه هنری شهره آفاق گردیده و شهرت جهانگیرش هم از همین راه است، با اینحال وی تنها موسیقی دان و خنیاگری عالی مقام نبوده بلکه در کلیه علوم عصری دانشمندی بزرگ و در دیگر علوم هم صاحب تصنیفات بسیار بوده است. وی در فقه و غریب الحدیث و نوادر و شعرو غیره تألیفات بسیار داشته است<sup>۱</sup> و این نکته در جای خود روشن و بر اهل فضل مسلم است که تألیف کتاب در غریب الحدیث آنهم در آن عصر کار هر فقیه و لغوی عادی نبوده و زرگترین علماء لغت مانند ابو عبیده معمر بن مثنی بن کار دست زده اند و نویسنده این گفتار گمان میکند که نخستین کسی که در اسلام غریب الحدیث تألیف کرده ابراهیم بوده است اگرچه شهید نانی رضوان الله علیه در شرح الدرایه میفرماید نخستین کسی که غریب الحدیث تألیف کرد نصر بن شمیل بود و هم گفته اند که ابو عبیده (۱۱۴ - ۲۱۰ هـ ۷۲۳ - ۸۲۶ م) بود و بعد از او قاسم بن سلام بن قتیبه و بعد از خطابی<sup>۲</sup> بوده است ولی میباید آنیم که چون نسبت تألیف غریب الحدیث هم بابراهیم داده شده و زمان ابراهیم بر زمان هر سه آنان مقدم است بنابراین میتوان حق تقدم تألیف غریب الحدیث را بابراهیم تخصیص داد چه نصر بن شمیل از تلامذه خلیل بن احمد (۹۵ - ۱۷۰ هجری ۷۱۲ - ۷۷۸ میلادی) بوده و در سال ۲۰۴ یا ۲۰۳ مرده است و ابو عبیده معمر بن مثنی در ۲۱۰ هجری برابر با ۸۲۶ میلادی وفات یافته و همروز (معاصر) با اسحق پسر ابراهیم بوده است و قاسم بن سلام هم در ۲۲۳ هجری مرده است ولی ابراهیم در سال ۱۸۸ هجری مطابق با ۸۰۴ میلادی وفات یافته و روز کار وی جلوتر و اقدم از دانشمندان نامبرده است و با این تقدم زمانی نمیتوان تألیف او را مؤخر بر تألیفات ابو عبیده و غیره دانست.<sup>۳</sup>

۱ - شذرات الذهب ص ۳۱۸ و ۳۱۹ ج ۱

۲ - الفهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۶۳ و ۷۷ - دائرة المعارف اسلامی - (ترجمه

عربی) ج ۱ ص ۵۹ - رساله تدوین لغت تازی تألیف نویسنده ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۵.

خلاصه سخن آنکه دانشمندی که صاحب تألیفات بسیاری باشد البته بطور کامل بمقتضای عصر تحصیلات خود را بیایان رسانده که توانسته است در برابر آنچه رجال بزرگ علم و ادب مهم‌ترین قرن اعتلا و عظمت تمدن اسلامی عرض وجود نماید و تألیفات خود را عرضه کند و این نکته ناگفته نماند که اگر نقصی در تربیت و فضائل و کمالات او می‌بود در آن جامعه فاضله و عصر طلایی راه نمییافت و دشمنان و رقیبان قوی پنجه او که عرب بودند با اسمعیل بن جامع<sup>۱</sup> که از بزرگان عصر و موسیقی شناسان بزرگ بود و برادر دربار خلافت مفتضح ساخته و موجبات طرد او را فراهم می‌آوردند و نمیتوانست بدان موقع رفیع راه یابد. برای تثبیت مراتب تحصیلات و دانشمندی و فضایل وی همین بس که ابراهیم یکی از عمال تشکیل دهنده تمدن اسلامی در آن عصر طلایی است.

۱ - اغانی ج ۵ ص ۲۵۱ و ۲۰۶ - الاغانی ج ۵ ص ۱۵۶ - نهاية العرب نوبری ج ۴

### شب و روز

دو پرده درین گنبد لاجورد	بیند همی که سیه گاه زرد
ببازی همی زین دو پرده برون	خیال آرد از جانور گونه کون
دو گونه همی دم زند سال و ماه	یکی دم سپید و یکی دم سیاه
از آن هر دو دم کو بر آرد همی	شمار دم ما سر آرد همی
چو در یاست این گنبد نیلگون	جهان چون جزیره میانش درون
شب و روز دروی چو دو موج بار	یکی موجش از زر و دیگر زور
چو بر روی میدان پیروزه رنگ	دو جنگی سوار این زروم آن زرنک
یکی از برخنگ زرین جناغ	یکی بر نوندی سیه تر ز زاغ
یکی آخته تبغ زرین زبر	یکی بر سر آورده سیمین سپر
نماید که آن رومی از بیم پشت	گریزان و آن زرد خنجر بهشت
گاهی آید آن زنگی تاخته	ز سیمین سپر لختی انداخته
دو گونه است از اسبشان کرد خشک	یکی همچو کافور و دیگر چومشک
ز کرد دورنگ اسب ایشان براه	سپید است که موی ما که سیاه

اسدی